

مطالعات حقوق تطبیقی

دوره ۷، شماره ۲

پاییز و زمستان ۱۳۹۵

صفحات ۵۵۱ تا ۵۶۷

مطالعه تطبیقی جهاد ابتدایی در حقوق اسلام و مسئولیت

حمایت در حقوق بین الملل

سهراب صلاحی*

استادیار گروه حقوق دانشگاه جامع امام حسین (ع)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۱۰/۲۸ - تاریخ پذیرش: ۱۳۹۵/۰۶/۰۸

چکیده

این نکته بدیهی است که برقراری و تداوم نظم عمومی بین المللی در گرو رعایت اصول و موازین بنیادین این جامعه می باشد. همزیستی و روابط مسالمت آمیز و نفی جنگ و توسل به زور از مهم ترین و بارزترین این اصول اساسی به شمار می آید. در عین حال، تلاش های گوناگون ملت های تحت سلطه حکومت های مستبد برای رهایی، باعث شده است که امروزه بسیاری از درگیری های مسلحانه ماهیتی داخلی پیدا کند که طبعاً آثاری بین المللی و همچنین پرسش های بسیاری به همراه داشته است و توجه تعداد زیادی از حقوق دانان را به خود معطوف ساخته و در پی آن تلاش شده است تا از طریق دکترین «مسئولیت حمایت» به این پرسش ها پاسخ داده شود. پرسشی که در این پژوهش در پی پاسخ به آن هستیم، این است که آیا ساختار جهاد ابتدایی در فقه شیعه قابل تطبیق با دکترین مسئولیت حمایت در حقوق بین الملل می باشد. در این تحقیق تطبیقی ضمن بررسی مختصر اصول حاکم بر قاعده منع توسل به زور و همچنین تبیین دو مفهوم جهاد ابتدایی و مسئولیت حمایت، به این نتیجه رسیدیم که با وجود تفاوت در ساختار و حوزه قلمرو آنها، از نظر مبانی نظری و فلسفی و نیز از آنجا که یکی از موارد مهم کاربست جهاد ابتدایی آزادسازی ملت هایی است که زیر سلطه حکومت استبدادی و دیکتاتوری، حیثیت، شرف، جان و مال آنان در معرض تاخت و تاز سلطه گران قرار دارد، جهاد ابتدایی با دکترین مسئولیت حمایت قابل تطبیق است.

واژگان کلیدی

جهاد ابتدایی، حق تعیین سرنوشت، دکترین مسئولیت حمایت، منع توسل به زور.

مقدمه

یکی از مفاهیم حقوق بین‌الملل اسلام مفهوم «جهاد» است که در فقه شیعه به جهاد دفاعی و ابتدایی تقسیم می‌شود. جهاد دفاعی هنگامی به‌وقوع می‌پیوندد که به مرزها و سرحدات یک کشور اسلامی تجاوز شود و حقوق آنان پایمال گردد که بر همگان واجب است با هر وسیله‌ای از آن دفاع کنند. چنین دفاعی را عقل نیز تأیید می‌کند، زیرا دفاع، حق هر موجود زنده‌ای است. اما جهاد ابتدایی به‌طور کلی دو کاربرد دارد: نخستین آن زمانی است که بعضی قدرت‌ها جلوی آزادی تبلیغ و اطلاع‌رسانی را گرفته، اجازه ندهند پیام آزادیبخش دین الهی به بندگان خدا برسد و در کاربرد دوم، هدف اساسی، رفع ظلم، خفقان و دیکتاتوری و دفاع از همهٔ مظلومان و مستضعفان جهان در مقابل متجاوزان، ستمگران و طاغوتیان است که قرآن کریم بر آن تأکید دارد و در قالب اقدامات نظامی و غیرنظامی صورت می‌گیرد.

مفهوم دیگری که لازم است توضیح داده شود، دکترین «مسئولیت حمایت» است. با این توضیح که مطابق اصل عدم مداخله و منع توسل به زور در روابط بین‌الملل، امور داخلی کشورها در صلاحیت دولت‌هایی است که مبتنی بر یک رژیم سیاسی شکل گرفته‌اند که این سیستم سیاسی در نتیجهٔ انتخابات آزاد از سوی مردم و بر اساس اصل حق تعیین سرنوشت که از اصول اولیه حقوق بشر به‌شمار می‌آید، مستقر شده است. درعین‌حال، این سیستم سیاسی در روند حاکمیت، از اصول، قواعد و ارزش‌های مشترک و مورد قبول آن جامعه تخطی ننماید و برای پیشرفت آن جامعه مطابق میثاق ملی آن‌ها، یعنی قانون اساسی، تمام مساعی خود را به‌کار گیرد. بر این اساس در صورتی که دولتی از خطوط اولیه‌ای که مبتنی بر آن مستقر شده است، منحرف و مشی دیکتاتوری را پیشه سازد یا اینکه از آغاز بدون رضایت اکثریت مردم و با توسل به زور و یا با دخالت و کمک قدرت‌های خارجی سلطهٔ خود را بر یک کشور مستقر کرده، با استقرار دیکتاتوری، جامعه را به بردگی بکشاند، بعضی حقوق‌دانان با استناد به بحث مهم حقوق بشر که از اصول اساسی منشور است، معتقدند که از نظر اخلاقی کاربرد دکترین حمایت که قاعدهٔ تکامل‌یافتهٔ مداخلهٔ بشردوستانه است، برای بازگرداندن حاکمیت آن کشور به صاحبان اصلی آن سرزمین، یعنی مردم، به نقض تمامیت ارضی و استقلال آن کشور منجر نمی‌شود؛ یعنی چنین وضعیتی باعث مشروعیت مداخله می‌گردد که یک قسم آن می‌تواند حملهٔ نظامی باشد (کاسسه، ۱۳۷۶، ص ۸۷؛ جاوید، ۱۳۹۲، ص ۸۸-۴۹). درعین‌حال بعضی نیز با استفاده از منطق استقرایی و از آنجا که در بررسی جنگ‌هایی که با عنوان مداخلهٔ بشردوستانه و اخیراً تحت عنوان دکترین مسئولیت حمایت (مداخلهٔ ناتو در لیبی) صورت گرفته است، حداقل از ابتدای قرن هجدهم تاکنون نتوانسته‌اند موردی را تصور کنند که عادلانه و منطبق با اصول اخلاقی و برای اهداف واقعی بشردوستانه و یا حمایت از

مردمی انجام شده باشد که حق تعیین سرنوشت از آن‌ها دریغ شده است، بلکه این مداخلات از سوی قدرت‌های بزرگ و برای اهداف سیاسی - اقتصادی آن‌ها صورت گرفته است؛ بر این اساس، هر مداخله‌ای را فاقد مشروعیت می‌دانند (هادی، ۱۳۸۵، ص ۹۰؛ شفیعی، ۱۳۷۵، ص ۴۲۸-۴۲۰). با وجود این، بعضی نیز راه میانه پیش گرفته و معتقدند اگرچه تاکنون مداخلات نظامی در قالب بشردوستانه و یا مسئولیت حمایت برای بشر رنج‌های فراوانی در پی داشته است، اما نمی‌توان کوشش‌های اخیر برای قوت بخشیدن به کارایی اقدامات بشردوستانه و مسئولیت حمایت را محکوم کرد (مورژن، ۱۳۷۷، ص ۱۶۸-۱۶۶). با این توضیح مختصر، اهمیت و ضرورت طرح این مطالعه تطبیقی تا حدودی مشخص است؛ به‌خصوص اینکه حقوق بین‌الملل در دو دهه آغازین قرن بیستم از یک سو با تلاش بعضی ملت‌ها برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت که از حقوق بنیادین و خلل‌ناپذیر بشر است، روبرو بوده و از سوی دیگر با نقض گسترده حقوق بشر از جانب بعضی حکومت‌ها که وظیفه اصلی آن‌ها صیانت از حقوق ملت‌هایشان است. به همین دلیل، پژوهشگران حقوق بین‌الملل برآن‌اند که در کنار مجوز شورای امنیت و دفاع مشروع، با مطرح کردن دکترین مسئولیت حمایت، استثنای سومی بر قاعده منع توسل به زور در روابط بین‌الملل ایجاد شود. در این مقاله در پی آنیم تا ضمن تبیین مسئولیت حمایت و همچنین مفهوم جهاد ابتدایی، نسبت این دو نهاد را با یکدیگر ارزیابی نماییم. با این توصیف، این پرسش قابل طرح است که با توجه به قاعده در حال شکل‌گیری دکترین مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل، نسبت این دو با یکدیگر چگونه است؟ نگارنده به این نتیجه رسیده است که با وجود افتراق در دو حوزه ساختار و قلمرو کاربست این دو مفهوم، از دیدگاه مبانی نظری، جهاد ابتدایی مفهوم دکترین مسئولیت را پوشش می‌دهد، پس مطرح کردن این ساختار در فقه شیعه می‌تواند کمک مهمی به غنا و تبیین بهتر پاسخگویی به نیاز امروز جامعه بین‌الملل در کمک به ملت‌ها برای دستیابی به حق تعیین سرنوشت نماید. با وجود این، تبیین بهتر این مفاهیم و نسبت آن‌ها مستلزم مروری بر قاعده منع توسل به زور در روابط بین‌الملل است.

منع توسل به زور در حقوق بین‌الملل معاصر

تجاوز یک دولت به قلمرو سرزمینی دولت دیگر برخلاف یک موافقت‌نامه بین‌المللی، پیش از تدوین منشور ملل متحد نیز ممنوع بوده است. چنان‌که دادگاه نظامی نورنبرگ در احکام صادره خود استدلال کرد که جنگ‌های تجاوزکارانه پیش از جنگ جهانی دوم نیز به‌عنوان یک جنایت شناسایی شده است و در نتیجه، محاکمه متهمان این دادگاه به سبب ارتکاب این جرائم، خلاف اصل قانونی بودن جرم نیست (کاسسه، ۱۳۸۷، ص ۳۵-۱۳۴). ماده ۲ منشور

سازمان ملل نیز در مقام بیان اصول ملل متحد، به صراحت تهدید به زور یا اعمال آن را تحت هر شرایطی به استثنای مواردی که در فصل هفتم (اقدامات اجرایی دسته‌جمعی) و ماده ۵۱ (دفاع مشروع) تصریح شده، ممنوع اعلام کرده است.

در پاسخ به این پرسش که آیا استفاده از حق دفاع مشروع موضوع ماده ۵۱، به وقوع حمله مسلحانه محدود خواهد بود یا شامل تهدید نیز می‌شود، علمای حقوق بین‌الملل دو تفسیر مضیق و موسع را اختیار کرده‌اند. در تفسیر مضیق، متقدمانی چون کنز-1947, p.877 (Kunz, 878) و کلسن (Kelsen, 1948, p.791-792) و متأخرانی چون گلنن (Glennon, 2003, p.20) و گروس (Gross, 2001, p.213)، شرط حتمی و لازم برای اعمال حق دفاع مشروع را وقوع حمله مسلحانه دانسته‌اند. در مقابل، کسانی چون والداک (Waldock, 1952, p.451-517)، باووت (Bowett, 1972, p.13) و مک دوگل و فلسیانو (McDougal and Feliciano, 1961, p.601)، از طرف‌داران تفسیر موسع، معتقدند که استفاده از زور در دفاع مشروع، محدود به پاسخ به یک حمله مسلحانه نمی‌شود، بلکه شامل پاسخ به «تهدید قریب‌الوقوع» (Imminent threat) نیز می‌گردد. دیگر اینکه در سال‌های اخیر تلاش‌هایی از سوی بعضی امریکایی‌ها برای گسترش بی‌ضابطه دفاع مشروع با عنوان «دفاع مشروع پیشگیرانه»^۱ (Pre-emptive self-defence) برای توجیه تهاجم به عراق نیز صورت گرفت، اما حقوق‌دانان و جامعه بین‌المللی به شدت نسبت به آن واکنش نشان دادند. در عین حال و به دلیل گسترش نقض حقوق بشر در بعضی کشورها، اصل مطلق منع توسل به زور در روابط بین‌الملل پذیرای استثنای دیگری در حقوق بین‌الملل نیز شد که نخست با عنوان مداخله بشردوستانه مطرح گردید و در سیر تکاملی خود نام مسئولیت حمایت به خود گرفت.

مسئولیت حمایت

دکترین «مسئولیت حمایت» (Responsibility To Protect) یکی از بحث‌برانگیزترین ایده‌های مطرح‌شده حقوق بین‌الملل در قرن بیست و یکم است. این نظریه به صورت مختصر عبارت است از: حمایت جامعه بین‌المللی از شهروندان کشورها در مقابل دولت‌ها که به‌طور

۱. اولین بار در ماه می ۲۰۰۲ و در سخنرانی وی در West point مطرح گردید. مفهوم دفاع پیشگیرانه بر این فرض مبتنی است که حتی در نبود یک حمله واقعی و بر اساس یک تهدید بالقوه و یا فرضی می‌توان اقدامات پیشگیرانه از نوع تهاجم نظامی را به کار برد. این مفهوم هیچ‌گاه مورد قبول حقوق‌دانان و جامعه بین‌الملل قرار نگرفت. ر.ک. همین نویسنده، ۱۳۹۵، ص ۲۶۰-۲۵۸.

طبیعی وظیفه حمایت از آن‌ها را دارند، اما کوتاهی می‌کنند. مطرح شدن این دکترین به گزارش «کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها» (International Commission on Intervention and State Sovereignty) (ICISS) در ۲۰۰۱م باز می‌گردد، اما از نظر تبارشناسی رد پای این مفهوم را می‌توان در اظهار نظر داگ هامر شولد (Dag Hammarskjöld)، دومین دبیرکل سازمان ملل، یافت. وی در ۱۹۵۷م اعلام کرد، حمایت از حقوق اساسی بشر به‌عنوان احساس نگرانی مشترک جامعه بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است. وی بر نقش سازمان ملل در زمینه صلح و امنیت بین‌المللی به‌خصوص در جوامع استعمارزده تأکید داشت. هامر شولد معتقد بود که دبیرکل سازمان ملل نه یک مدیر صرف اداری، بلکه باید یک بازیگر مهم سیاسی در سازمان ملل و قادر به پاسخگویی به نیازهای افراد بشر و دولت‌ها باشد (Orford, 2011, p.3-7).

این نظریه تا آخر جنگ سرد با چالش‌هایی روبرو بود، اما به دنبال پایان یافتن نظام دوقطبی و از آنجا که گفتمان لیبرال بر توسعه جوامع و لزوم عملیاتی کردن حقوق بشر متمرکز شده بود، بحث مفهوم حاکمیت دولت‌ها در دستور کار قرار گرفت و مسئولیت حمایت مربوط به وضعیتی دانسته شد که یک دولت به دلیل فروپاشی زیرساخت‌های آن قادر به حمایت از مردم خود نیست که با عنوان «دولت شکست خورده» (Failed State) مطرح گردید (Wilde, 2003, p.426). با شروع بحران‌های بین‌المللی در دهه آخر قرن بیستم، خاویر پرز دکوئیار^۱، دبیر کل اسبق سازمان ملل متحد، در نطقی که در بهار سال ۱۹۹۱م ایراد کرد درباره مداخله بشردوستانه گفت: «باید با موضوع به نحوی محتاطانه و متهورانه برخورد کرد. محتاطانه از این لحاظ که اصل حاکمیت را نمی‌توان به چالشی بنیادی طلبید. متهورانه به این دلیل که احتمالاً ما به مرحله‌ای از تکامل اخلاقی و احساسی در تمدن غرب رسیده‌ایم که در آن تجاوز گسترده و تعدی نسبت به حقوق انسانی دیگر قابل تحمل نیست» (لیونز، ۱۳۷۳، ص ۴). از سخنان وی چنین نتیجه گرفته شد که «اصل عدم مداخله در امور داخلی دولت‌ها نمی‌تواند به‌عنوان مانعی باشد که در پشت آن دولت‌ها مبادرت به نقض گسترده و سیستماتیک حقوق بشر نمایند» (کرمی، ۱۳۷۵، ص ۸۲-۸۱).

بی‌تردید مشکلات و فجایع انسانی را که در طول دهه ۱۹۹۰ و در لوای حاکمیت ملی و اصل منع مداخله در کشورهای مختلف رخ داد، می‌توان به‌عنوان عمده‌ترین دلیل تضعیف اصل عدم مداخله و تعمیم «وظیفه حفظ صلح و امنیت بین‌المللی» در «حمایت از حقوق بشر» دانست. این مشکلات و فجایع نخست در کشورهای جداشده از بلوک شرق و به‌ویژه یوگسلاوی خود را نشان داد و سپس مواردی از قبیل جنایات دولت عراق علیه شیعیان در

1. Javier Perez de Cuellar

جنوب و کردها در شمال این کشور در سال ۱۹۹۱م^۱، بحران ۱۹۹۳م سومالی، نسل‌کشی رواندا در ۱۹۹۴م، پاک‌سازی نژادی در بالکان به‌ویژه در سربرینیتسا در ۱۹۹۵م و کوزوو در ۱۹۹۹م، همگی به بحث‌هایی در خصوص مداخله بشردوستانه یا عدم مداخله در امور داخلی کشورها انجامید^۲.

در هر حال در طول دهه ۱۹۹۰م این چالش حل‌نشده باقی ماند^۳ تا آنکه دبیرکل سازمان ملل، کوفی عنان، در مجمع عمومی سال ۲۰۰۰م دکترین عدم مداخله را این‌چنین به چالش کشید: «من به قوت و اعتبار و اهمیت این مسائل واقفم، و نیز می‌پذیرم که اصول حاکمیت و عدم مداخله، حمایتی حیاتی در اختیار کشورهای کوچک و ضعیف قرار می‌دهند ولی این سؤال را برای منتقدان مطرح می‌کنم: اگر مداخله بشردوستانه در واقع تهاجم غیرقابل قبولی به حاکمیت تلقی شود، در آن صورت چگونه باید در مقابل وقایع رواندا و سربرینیتسا یعنی نقض فاحش حقوق بشر که به تمامی قواعد اخلاقی بشریت مشترک ما صدمه می‌زند، واکنش نشان داد... دخالت بشردوستانه یک موضوع حساس و ملازم با مشکلات سیاسی است و جواب ساده‌ای دربر ندارد، ولی قطعاً هیچ اصل حقوقی، و حتی حاکمیت نمی‌تواند سپر جنایات علیه بشریت باشد. در مواردی که چنین جنایاتی اتفاق می‌افتد و اقدامات صلح‌جویانه برای پایان دادن به آن به‌تمام رسیده باشد، شورای امنیت وظیفه اخلاقی دارد که از طرف جامعه جهانی اقدام نماید»^۴.

به‌خصوص در جریان پاک‌سازی قومی از سوی صرب‌ها در دهه آخر قرن نوزدهم، چنین

۱. در قطعنامه ۶۸۸ که درباره قضیه عراق به تصویب شورای امنیت رسید، به‌صراحت حاکمیت دولت عراق محترم شمرده شد. به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران، قطعنامه ۶۸۸ را باید نقطه عطفی در بحث حاکمیت ملی و مداخله بشردوستانه دانست. با این قطعنامه، شورای امنیت تصمیم می‌گیرد برای اولین بار، حق مداخله برای رفع تعدی یک کشور علیه مردم خودش را تصویب کند. این موضوع تحولی را ایجاد کرد که در اقدامات دیگر نیروهای چندملیتی تبلور یافت.

۲. مطابق این مفهوم، هرگاه دولتی دست به کشتار جمعی انسان‌ها می‌زد، جامعه بین‌المللی حق و یا حتی وظیفه داشت که در حمایت از قربانیان به‌مداخله بپردازد. اما این مفهوم نتوانست اجماع جهانی را به‌دست آورد که دلایل متعددی را می‌توان در این زمینه اقامه کرد. نخست اینکه حامیان مداخله بشردوستانه در غرب نسبت به نگرانی‌ها و دغدغه‌های دولت‌های درحال توسعه و دارای کمترین توسعه، حساسیت نشان نمی‌دادند. دومین نکته و مهم‌تر اینکه حامیان بهره‌گیری از قوه قهریه نظامی نتوانستند به‌دقت جزئیات معیارهای بهره‌گیری از آن را تشریح کنند.

۳. البته در برخی موارد، اقداماتی با توجیه مداخله بشردوستانه صورت گرفته اما هیچ‌گاه مورد تأیید رسمی از سوی رکن قضایی سازمان ملل قرار نگرفته است.

۴. ر.ک. کوفی عنان، ۱۳۸۴، با آزادی بیشتر: به سوی توسعه، امنیت و حقوق بشری برای همه، ترجمه مرکز اطلاعات سازمان ملل متحد در تهران، تهران: انتشارات اینتاری.

مطرح می‌شد که جامعه بین‌المللی افزون بر تعهد در خصوص احترام و حمایت از حقوق اساسی بشر، طبق تعهدات عام‌الشمول (Erga Omnes)، به مداخله برای توقف نقض‌های گسترده حقوق بشر و نسل‌زدایی متعهد می‌باشد (Simma, 1999, p.2-5). بر همین پایه، کوفی عنان در ۱۹۸۸م از جامعه بین‌المللی درخواست کرد که دولت قانونی سیرالئون که در سال ۱۹۹۷م با کودتای افراد نظامی سرنگون شده بود، از طریق مداخله نظامی در ۱۹۹۸م به حکومت برگردانده شود (Nowrat & Emily, 1998, p.410-412). افزون بر این، بعضی حقوق‌دانان برجسته چون لاترپاخت (Lauterpacht) نیز با این استدلال که حفظ و برقراری صلح و امنیت بین‌المللی نیازمند حمایت از حقوق بشر است، مداخله بشردوستانه را مجاز می‌دانند (میرزایی گنجه، ۱۳۷۳، ص ۱۳۹-۱۳۸). کاسسه نیز معتقد است که اگر مداخله‌ای باعث دگرگونی ارضی و استقلال سیاسی دولت مداخله‌شونده نشود، این نوع مداخله حاکمیت، تمامیت ارضی و استقلال سیاسی دولت مداخله‌شونده را نقض نمی‌نماید (کاسسه، ۱۳۷۶، ص ۸۷). بعضی دیگر از حقوق‌دانان نیز چنین عنوان می‌کردند که مداخله نظامی برای اجرای عدالت و استقرار صلح پس از جنگ باید در تقسیم‌بندی سنتی حقوق مخاصمات به «حقوق بر جنگ» (Jus ad bellum) و «حقوق در جنگ» (Jus in bello) افزوده شود (Stahn, 2007, p.921). ماده ۵۵ منشور نیز احترام به حقوق بشر را شرط تأمین روابط مسالمت‌آمیز در صحنه بین‌الملل می‌داند و بر این اساس، مطابق ماده ۵۶، دولت‌های عضو سازمان ملل را متعهد ساخته است که با همکاری این سازمان برای دستیابی به مقاصد یادشده در ماده ۵۵ تدابیر فردی یا دسته‌جمعی اتخاذ نمایند. از این رو، مطرح شدن دکترین مسئولیت حمایت در پاسخ به این نیاز نیز بوده است.

از سوی دیگر در گزارش سال ۲۰۰۰م کمیسیون مستقل بین‌المللی در خصوص کوزوو که قاضی گلدستون آن را تهیه کرده بود بیان شده است، مداخله سال ۱۹۹۹م ناتو در کوزوو بدون مجوز شورای امنیت صورت گرفت، اما در واقع این مداخله اجتناب‌ناپذیر به نظر می‌رسید؛ چراکه گزینه‌های دیپلماتیک به نتیجه نرسیده بود و دو طرف به سوی جنگی سوق پیدا می‌کردند که به فجایع انسانی منجر می‌شد و لذا کمیسیون نتیجه گرفت که هرچند این مداخله قانونی نیست، مشروع تلقی می‌شود. در واقع در این گزارش تفاوت «قانونی بودن» و «مشروع بودن» به رسمیت شناخته شده و پیشنهاد این بوده است که مجمع عمومی چارچوبی برای مداخله بشردوستانه را به تصویب برساند تا در مداخلات بشردوستانه بعدی به کار گرفته شود. وظیفه تهیه چنین پیش‌نویسی از سوی کوفی عنان به کمیسیون بین‌المللی مداخله و حاکمیت دولت‌ها واگذار شد (قوام و روان‌بد، ۱۳۸۹، ص ۱۷۱). این کمیسیون

گزارش خود را با عنوان «مسئولیت حمایت» در پایان سال ۲۰۰۱م به دبیرکل ارائه کرد.^۱ آنچه کمیسیون مداخله و حاکمیت دولت‌ها در خصوص مسئولیت حمایت ارائه داده، در واقع نظام‌مند کردن مداخله بشردوستانه و تغییر نام آن است (موسوی و حاتمی، ۱۳۸۶، ص ۱۷۰) و شاید هم بتوان این تعبیر را قبول کرد که اساساً مداخله بشردوستانه نتیجه مسئولیت حمایت است (Carlo, 2008, p.198).

کمیسیون یادشده مفهوم جدیدی از حاکمیت ارائه نمود. حاکمیت در معنای سنتی خود که مفهومی غیرقابل تعرض بود، به حاکمیت در معنای مسئولیت تغییر مفهوم داد. در این گزارش حاکمیت معادل با مسئولیت حفظ و حمایت از شهروندان یک دولت در برابر رنج‌ها و آلام بشری است که در وهله اول برعهده دولت مربوطه و در صورت ناتوانی به‌عهده جامعه بین‌الملل قرار می‌گیرد. این مسئولیت درجه دوم، طیفی از تعهدات از جمله مسئولیت پیشگیری را در خود جای می‌دهد.

بازسازی این مفهوم در گزارش هیئت عالی‌رتبه دبیرکل در ۲۰۰۴م با عنوان «جهانی امن‌تر، مسئولیت مشترک ما» ارائه، و در پاراگراف ۱۳۵ آن مسئولیت حمایت شناسایی شد: «من معتقدم که باید مسئولیت حمایت کردن را بپذیریم و هنگام ضرورت به آن عمل کنیم. این مسئولیت بیش از همه متوجه تک‌تک دولت‌ها است که هدف نهایی و وظیفه اصلی آن‌ها حفاظت از مردمشان است. اما اگر مسئولان ملی قادر نیستند یا نمی‌خواهند از شهروندان خود محافظت کنند آنگاه مسئولیت به جامعه بین‌الملل منتقل می‌شود تا برای کمک به حمایت از حقوق بشر و رفاه مردم، از شیوه‌های دیپلماتیک، بشردوستانه و... استفاده کنند. زمانی که چنین شیوه‌هایی ناکافی به نظر برسد، شورای امنیت ممکن است از روی خصومت تصمیم بگیرد بر اساس منشور ملل متحد به اقدام، از جمله در صورت لزوم به اقدام اجباری دست بزند».

در همان سال (۲۰۰۴م) در سند نهایی اجلاس سران، در بندهای ۱۳۸ و ۱۳۹، دولت‌ها در سه محور با این مفهوم موافقت کردند:

۱. این گزارش تکالیف حاکمیت را از دو نظر شناسایی کرد؛ تکالیف داخلی و تکالیف خارجی. از نظر خارجی، کشور می‌بایست به حاکمیت سایر کشورها احترام بگذارد و از نظر داخلی، می‌بایست از شأن و منزلت و حقوق اساسی تمامی اتباع داخل کشور حمایت نماید (ICISS Report, para. 135). باوجوداین، گاهی بین حاکمیت و حقوق بشر تنش‌هایی رخ می‌دهد که حاکمیت برای حفظ قدرت خود، حقوق بشر را نقض می‌نماید. فعالان حقوق بشر معتقدند این مسئله نباید به صورت فرایندی در نظر گرفته شود که در آن حاکمیت و حقوق بشر از ارزش و موقعیت برابری برخوردار باشند، بلکه پیش‌فرض‌های غالب می‌بایست به نفع بشریت باشند. نویسندگان این گزارش در واقع در صدد بازتعریف مفهوم و گستره حاکمیت از سوی سازمان ملل بوده‌اند.

- مسئولیت دولت‌ها در حمایت از اتباع خود در قبال نسل‌کشی، پاک‌سازی قومی، جرائم علیه بشریت و جرائم جنگی.
- کمک‌های بین‌المللی برای ارتقای ظرفیت‌ها؛ یعنی کمک جامعه بین‌المللی به دولت‌ها در اعمال این مسئولیت.
- پاسخ به موقع و قاطع جامعه بین‌الملل در مواردی که دولت مربوطه ناتوان از پاسخگویی به این وضعیت باشد (resolution adapted by the general assembly (A/60/L). Word summit out come , (2005/06/1).

این ترتیبات به طرز تقریباً مشابهی در گزارش سال ۲۰۰۹م بان کی مون، با عنوان «تحقق مسئولیت حمایت» نیز آمده است. به موجب این اصل، دولت‌ها در قبال وقوع نسل‌کشی، جرائم جنگی، پاک‌سازی قومی و جرائم علیه بشریت، در هر گوشه‌ای از جهان، مسئول حمایت از جان مردمان خود بوده، با کسب مجوز از شورای امنیت، ابتدا به پیشگیری از علل ریشه‌ای و مستقیم بحران پرداخته، در صورت عدم کفایت این روش‌ها، با توسل به ابزارهای غیرنظامی و دیپلماتیک واکنش نشان خواهند داد. مداخله نظامی نیز همواره به عنوان آخرین راه حل در نظر گرفته می‌شود. پس از بحران نیز جامعه بین‌المللی مسئول بازسازی ساختارهای به هم ریخته کشور بحران زده خواهد بود (موسوی، ۱۳۸۶، ص ۱۶۱).

در هر حال، واکنش نظامی و مداخله نظامی از سوی دولت‌ها در خاک دولت‌های دیگر، با عنوان «مسئولیت حمایت» حتی اگر با مجوز شورای امنیت باشد، خود به منزله اصلاح ضمنی منشور و حدود و ثغور اختیارات شورا است. اگرچه شورای امنیت بر اساس منشور این اختیار را دارد که در شرایط تهدید علیه صلح و امنیت بین‌المللی، جواز مداخله نظامی علیه یک دولت را صادر کند، اما اینکه وقایع درون یک کشور و نقض فاحش و سیستماتیک حقوق بشر نیز بتواند مبنایی برای آن مداخله باشد، موضوعی است که بی تردید در ذهن تدوین‌کنندگان منشور ملل متحد نبوده و این امر از مواردی است که رویه بعدی دولت‌های عضو ملل متحد به اصلاح ضمنی منشور انجامیده است.

حداقل نتیجه‌ای که می‌توان از مباحث مربوط به دکتترین مسئولیت حمایت در حقوق بین‌الملل معاصر گرفت، این است که گفتمانی پیرامون شکل‌گیری منطق این دکتترین که نتیجه آن مداخله بشردوستانه برای نجات و آزادی افراد تحت ستم است، در حال شکل‌گیری است. آنچه مانع شکل‌گیری جهانی آن به خصوص در کشورهایی است که در تقسیم‌بندی بلوک قدرت، کشورهای واسطه‌ای و حاشیه‌ای شمرده می‌شوند، اهداف استعماری آشکار و پنهان این قدرت‌ها در پس این نظریه است که نمونه‌های متعددی برای این ادعا می‌توان برشمرد؛ چهار نمونه اخیر آن، تهاجم و اشغال عراق، تخریب زیرساخت‌های لیبی به بهانه

حمایت از مردم این کشور، گسیل گروه‌های تروریستی و سلاح به سوریه از سوی بعضی قدرت‌های شورای امنیت و دولت‌های تحت نفوذ آنها و نیز حمایت نکردن از مردم یمن در مقابل تجاوز آشکار و بمباران زیرساخت‌ها و کشتار جمعی مردم غیرنظامی این کشور از سوی هواپیماهای رژیم آل سعود و در عوض، تحریم تسلیحاتی یمن از شورای امنیت که به معنای حمایت از متجاوز است. بر این پایه، در صورتی که دکترین مسئولیت حمایت بر اساس اصول مشترک جهانی بنیان گذاشته شود، بی‌تردید در پی داشتن اجماع و در نتیجه، مشروعیت جهانی برای این اقدام، بسیار در دسترس خواهد بود. از جمله الزامات مهم آن می‌توان به این موضوعات اشاره کرد: ایجاد قواعد، رویه‌ها و معیارهای شفاف‌تر برای تعیین زمان مداخله پس از اینکه تمام راه‌حل‌های جایگزین به شکست انجامید و تضمین این امر مهم که مداخله نظامی فقط برای اهداف پیشنهاد شده، یعنی حمایت از حقوق بشر (همان، ص ۱۶۶-۱۶۵) است که اولی‌ترین آن حق حیات و حق تعیین سرنوشت می‌باشد، و نیز تشکیل یک نیروی واکنش سریع تحت فرماندهی سازمان ملل (رشیدی‌نژاد، ۱۳۸۶، ص ۱۰۲) و نه یک یا تعدادی از دولت‌های عضو شورای امنیت. شاید مهم‌ترین موضوعی که می‌تواند در این باره اجماع جهانی را ایجاد کند، مراجعه به اصول ادیان جهانی است؛ از این رو، مطرح کردن اصل اسلامی جهاد ابتدایی در این راستا مفید خواهد بود.

جهاد ابتدایی

«جهاد» در قرآن لفظی است عام که شامل جهاد با مال و جان، و به معنای جنگ و قتل است که یکی از مصادیق جهاد می‌باشد و دیگر حوزه‌های اجتماعی همچون سیاسی، فرهنگی و اقتصادی را نیز دربر می‌گیرد. اساساً هر نوع کوششی در راه مبارزه با ظلم و شرک و تلاش برای برقراری توحید و عدالت که مستلزم تحمل سختی‌ها و مشقت‌ها و پذیرفتن خطرهای جانی باشد، از آن به جهاد تعبیر می‌شود و از آنجا که تمییزدهنده جهاد از دیگر جنگ‌های مرسوم، کوشش در راه خداست که هدف آن هدایت انسان‌ها می‌باشد، از این رو، جهاد با نفس نیز به‌عنوان «جهاد اکبر» مطرح شده است. همان‌طور که اشاره شد، در فقه شیعه جهاد به دو نوع «دفاعی» و «ابتدایی» تقسیم می‌شود. این نکته را نیز باید یادآوری کرد که اگرچه نسبت به جواز جهاد دفاعی در عصر غیبت امام معصوم بین فقها اختلافی وجود ندارد، اما در خصوص جهاد ابتدایی این‌گونه نیست و از این رو، مطرح و مشخص شدن اجازه صدور مجوز جهاد ابتدایی از سوی فقهای که مسئولیت حکومت اسلامی در دوران غیبت را به‌عهده دارند، ضروری است؛ زیرا در صورت عدم جواز، سالبه به انتفاع موضوع بوده، طبعاً حداقل در زمان حاضر، ضرورتی در مطالعه تطبیقی آن با دکترین مسئولیت حمایت وجود ندارد.

بسیاری از فقهای متقدم شیعه جهاد ابتدایی را جز با حضور و إذن امام عادل که بعضی «عادل» را به «معصوم» تعبیر کرده‌اند، جایز نمی‌دانند. شیخ ابی جعفر محمد بن حسن طوسی (۴۶۰-۳۸۰ ق) جهاد را بدون حضور امام عادل یا حضور کسی که او برای اداره امور مسلمین نصب نموده است و خود امام و نایبش مردم را به جهاد دعوت نکنند، شایسته نمی‌داند (الطوسی، ۱۹۸۴م، ص ۲۹۰). البته شیخ طوسی در کتاب دیگرش (رسائل العشر) وجود امام را شرط وجوب دانسته، به این معنا که در دوران غیبت جهاد ابتدایی واجب نیست، اما استحباب خود را از دست نمی‌دهد (الطوسی، ۱۴۰۴ق، ص ۲۴۱). علامه حلی (م ۷۲۶ق) نیز جهاد ابتدایی را بدون حضور امام یا کسی که از سوی او منصوب شده باشد (نائب خاص)، جایز نمی‌داند و بعضی روایات در جواز جهاد در زمان غیبت را حمل بر جهاد دفاعی تلقی می‌نماید (حلی، ۱۴۱۷ق، ص ۲۴۱). در عین حال، وی در کتاب «مختلف الشیعه» علت شرط وجود امام معصوم را این می‌داند که چون امام مصلحت جمع را بهتر از دیگران درک می‌کند، جهاد بدون إذن امام معصوم دارای کراهت است (حلی، ۱۴۱۲ق، ص ۳۹۵). در میان متقدمان از همه صریح‌تر شهید ثانی (م ۹۶۶ق) به حرمت جهاد ابتدایی در زمان غیبت رأی داده است (شهیدثانی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۸۱). صاحب جواهر نیز «اجماع» را مهم‌ترین دلیل بر حرمت جهاد ابتدایی در زمان غیبت می‌داند و معتقد است که اگر نتوان اجماع را ثابت کرد، در بقیه دلایل (از جمله بعضی روایات) خدشه وجود دارد (نجفی، ۱۳۷۴، ص ۱۳) و در نهایت چنین نظر می‌دهد که «ممکن است به استناد عموم ولایت فقیه در زمان غیبت و کمک گرفتن از ادله عامه جهاد، فقیه عادل بتواند فرمان جهاد ابتدایی بدهد» (همان، ص ۱۴).

در میان فتاوی فقهای معاصر، گرچه هم قول به حرمت و هم قول به جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت دیده می‌شود، اما به نظر می‌رسد اقوال مبتنی بر جواز در میان این فقها بیش از متقدمان باشد. نویسنده «فقه الصادق» قائل به مشروعیت جهاد ابتدایی در زمان غیبت بوده و معتقد است که اجماع اعلام شده در حرمت جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت، مبتنی بر روایات غیرقابل استناد است و از این رو، چنین اجماعی خدشه‌پذیر است (روحانی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۶۶). آیت‌الله خویی نیز با اینکه در حوزه اختیارات ولایت فقیه قائل به اختیارات حداقلی است، اما به عدم سقوط و وجوب جهاد ابتدایی در عصر غیبت اعتقاد دارد (خویی، ۱۴۱۰ق، ص ۳۶۶). آیت‌الله گلپایگانی جهاد ابتدایی در زمان غیبت را جایز نمی‌داند (گلپایگانی، بی‌تا، ص ۴۷)؛ برعکس آیت‌الله مؤمن با نقد ادله مخالفان، رأی به جواز جهاد ابتدایی در زمان غیبت را پذیرفته است (مؤمن قمی، ۱۴۱۵ق، ص ۳۱۸). آیت‌الله صافی گلپایگانی قائل به عدم جواز جهاد ابتدایی در عصر حاکمیت ولی فقیه است (صافی گلپایگانی، ۱۴۱۸ق، ص ۸۱)؛ در مقابل، آیت‌الله میرزا جواد آقا تبریزی نیز قول وجوب در زمان غیبت را برگزیده است (تبریزی،

۱۴۱۸ق، ص ۳۵). آیت‌الله خامنه‌ای نیز قول به جواز جهاد ابتدایی در عصر حاکمیت ولی فقیه را بعید ندانسته است (خامنه‌ای، ۱۴۱۵ق، ص ۳۳۱) و در نهایت امام خمینی (ره) در «تحریرالوسیله»، جهاد ابتدایی را از وظایف فقیه نمی‌داند (موسوی خمینی، بی‌تا، ص ۴۸۲)، اما در کتاب «البیع» در خصوص لزوم اجازه امام معصوم برای جهاد ابتدایی اظهار تردید و تأمل فراوان نموده و تأکید کرده است که فقیه کلیه اختیارات امام معصوم را دارد؛ مگر اینکه دلیل شرعی برخلاف آن وجود داشته باشد (موسوی خمینی، ۱۳۶۹، ص ۷۷). نهایت اینکه حداقل می‌توان پذیرفت که وجود اختلاف رأی فقها به خصوص در میان معاصران، نشانه این است که اجماعی که بعضی از محققان اصرار به آن دارند (فیرحی، ۱۳۸۷، ص ۱۵۹-۱۳۱؛ برزنونی، ۱۳۸۴، ص ۳۳) و معتقدند که ساختار فقه شیعه جهاد ابتدایی را جز با حضور و إذن امام معصوم جایز نمی‌داند، صحیح نیست.

در تحلیل فلسفه جهاد ابتدایی می‌توان چنین گفت، اجتماع بستر رشد انسان‌هاست و انسان در ایدئولوژی اسلامی تنها مسئول خود نیست، بلکه نسبت به هموعان خود نیز مسئول است، زیرا همه انسان‌ها مخلوق و بنده خدا هستند و آزاد خلق شده‌اند و نباید به بندگی دیگری در آیند. به این دلیل استبداد و حاکمیت ظلم و جور بر مردم، عامل اساسی در عدم رشد و پیشرفت فکری آن‌ها شمرده می‌شود و نجات انسان‌ها و جوامع بشری از ظلم و جور ستمگران در واقع دفاع از ارزش‌های انسانی است که راه را برای تعالی و تکامل انسان‌ها می‌گشاید. به تعبیر دیگر، ضمانت اجرای مداخله بشردوستانه در اسلام، تعهدی اخلاقی است که از سوی خداوند به کل جامعه اسلامی تفویض شده است و نه به طبقات خاص و یا قسمت‌های ویژه‌ای از جامعه؛ به این معنا که این بحث به‌عنوان زیرمجموعه مبحث جهاد به معنای عام آن قرار گرفته است (هشمی، ۱۳۸۹، ص ۱۳۸). این اصل، البته نه کاملاً در تطابق با اندیشه‌های اسلامی، امروزه در حقوق بین‌المللی نیز پذیرفته شده و با عنوان مداخلات بشردوستانه یا دکتترین مسئولیت حمایت برای تغییر رژیم‌هایی که حاکمیت آن‌ها نماینده جمعیت سرزمینی محسوب نمی‌شود، مطرح است (فارسی، ۱۳۵۵، ص ۱۸-۸)؛ چون حاکمیت ذاتاً متعلق به مردم است و در حقوق بین‌الملل جدید، تغییرات بنیادین در سرزمین اشغالی با هدف استقرار یک دولت پایدار و دموکراتیک در حال پذیرش است (سیاه رستمی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۲-۲۵۰).

خلاصه اینکه از مهم‌ترین اهداف جهاد ابتدایی، آزادسازی ملت‌هایی است که زیر سلطه حکومت استبدادی و دیکتاتوری، حیثیت، شرف، جان و مال آنان در معرض تاخت‌وتاز سلطه‌گران داخلی (ضیائی بیگدلی، ۱۳۸۵، ص ۱۳۳؛ فارسی، ۱۳۵۵، ص ۱۸-۸) و استعمارگران خارجی قرار گرفته و همچنین رهایی آن‌ها از افکار شرک‌آلود در نتیجه تبلیغ آموزه‌های

حیات‌بخش اسلامی است. بی‌تردید به دلیل فطرت الهی و حق‌جویی انسان‌ها، در صورت رهایی آن‌ها از حکومت‌های دیکتاتوری و ظلم و جور ستمکاران، گرایش انسان‌ها به سوی حق‌جویی که رأس آن‌ها پرستش توحید است، گسترش خواهد یافت.

نتیجه

در دهه‌های اخیر و به‌خصوص پس از پایان جنگ سرد، مداخلات قدرت‌های بزرگ به‌ویژه در سرزمین‌های اسلامی به دلایل ژئوپلیتیک، ژئواستراتژیک و ژئواکونومیک افزایش یافته است. اگرچه در اغلب موارد بدون رعایت موازین و مقررات مندرج در منشور سازمان ملل بوده است، بعضی از قدرت‌های غربی تلاش داشته‌اند که به‌خصوص به دلیل اشاعه سلاح‌های کشتار جمعی و گسترش گروه‌های تروریستی چنین مداخلاتی را در چهارچوب دفاع مشروع پیشگیرانه، مداخله بشردوستانه یا دکترین مسئولیت حمایت توجیه نمایند. هرچند اهداف مداخلات نظامی و سیاسی آن‌ها به نحو استقرایی نشان از پیگیری اهداف استعماری برای تسلط بر مناطق استراتژیک و منابع انرژی جهان داشته و به همین دلایل استدلال آن‌ها در توجیه تهاجم به عراق با تمسک به نوعی تفسیر از دفاع مشروع با عنوان دفاع مشروع پیشگیرانه، پذیرش جهانی پیدا نکرده است، اما به دلیل انحراف بعضی دولت‌ها از اهداف و مسئولیت‌های اولیه و اساسی آن‌ها در فراهم کردن بستر پیشرفت و درپیش گرفتن راه سرکوب و حتی انهدام مردم خود و با توجه به گسترش آموزه‌های حقوق بشری و به‌ویژه حق تعیین سرنوشت، این اندیشه میان حقوق‌دانان گسترش یافته است که مداخله بشردوستانه با عنوان دکترین حمایت، از سوی یک کشور و یا تعدادی از کشورها برای نجات و رها ساختن افراد تحت حاکمیت دولتی که در معرض تضییع حقوق اساسی خود قرار گرفته‌اند، در تعارض با ممنوعیت اصل توسل به زور در روابط بین‌الملل نبوده، بلکه کمک به پیشرفت و گسترش آموزه‌های حقوق بشری است؛ مشروط بر اینکه اولاً مداخله نظامی به‌عنوان آخرین راه‌حل در نظر گرفته شود و دوم اینکه از سوی جامعه بین‌المللی صورت پذیرد، نه از جانب یک یا دو کشور قدرتمند شورای امنیت.

مفهومی که در حقوق اسلامی می‌تواند مبانی عام مداخله بشردوستانه یا دکترین مسئولیت حمایت را تحت پوشش خود قرار دهد، جهاد ابتدایی است. ازجمله فلسفه مهم جهاد ابتدایی، رهاسازی ملت‌هایی است که زیر سلطه حکومت استبدادی و دیکتاتوری، کرامت انسانی، جان و مال و حیثیت آن‌ها در معرض تاخت‌وتاز سلطه‌گران داخلی و استعمارگران خارجی قرار گرفته است و از آنجا که در اندیشه اسلامی، انسان‌ها نسبت به

همنوعان خود مسئولیت دارند، از این رو، تلاش برای آزادسازی آن‌ها به هر طریق ممکن و حتی به شیوه نظامی روا گردیده است. همچنین از آنجا که اسلام یک دین جهانی است که یکی از وظایف مسلمانان رساندن این پیام به جهانیان است، در صورتی که قدرتی یا قدرت‌هایی اجازه رسیدن این پیام را به مردم تحت سلطه ندهند، مسلمانان می‌توانند با توسل به زور در چارچوب اصل جهاد ابتدایی، موانع تبلیغ و اطلاع‌رسانی از مبانی و اصول اسلامی را رفع نمایند که با موضوع آزادی اطلاعات و اطلاع‌رسانی که امروزه از جمله مباحث مربوط به حقوق بشر دانسته می‌شود، قابل تطبیق است. بر این پایه، قانون اساسی جمهوری اسلامی در پیروی از آموزه‌های اسلامی در اصل ۱۵۴ خود سعادت نوع انسان را آرمان دولت جمهوری اسلامی دانسته و استقلال، آزادی و حکومت عدل را حق همه مردم جهان شمرده و با تأکید بر احترام به حق حاکمیت دولت‌ها و خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملت‌های دیگر، حمایت از حق تعیین سرنوشت ملت‌ها را در هر نقطه از جهان، وظیفه دولت اسلامی دانسته است.

منابع و مأخذ

الف) فارسی و عربی

۱. قرآن کریم
۲. برزنونی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «اسلام؛ اصالت جنگ یا اصالت صلح»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۳۳، ص ۱۵۷-۷۳.
۳. جاوید، محمدجواد و محمدی، عقیل (۱۳۹۲)، «نسبت اصل عدم مداخله در حقوق بین‌الملل معاصر و اصل حمایت از مستضعفین در حقوق اسلامی»، مجله حقوقی دانشگاه شیراز، دوره ۵، شماره ۱، ص ۸۸-۴۹.
۴. رشیدی‌نژاد، زینب (۱۳۸۶)، «موازن و مرزهای مداخله بشردوستانه در رویه شورای امنیت»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۳۷، ص ۱۰۲-۶۳.
۵. سیاه‌رستمی، هاجر (۱۳۸۸)، رساله حقوق اشغال نظامی و کارایی آن در حمایت از افراد با نگاه ویژه به عراق، دانشگاه آزاد اسلامی - واحد علوم و تحقیقات تهران.
۶. شفیعی، محمد (۱۳۷۵)، «بررسی مشروعیت و دخالت نظامی بشردوستانه از دیدگاه حقوق بین‌الملل»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۲۰، ص ۱۰۲-۶۳.
۷. صلاحی، سهراب (۱۳۹۵)، اشغال عراق؛ اهداف راهبردی و استنادات حقوقی، چاپ پنجم، تهران: میزان.

۸. ضیائی بیگدلی، محمدرضا (۱۳۸۵)، *اسلام و حقوق بین‌الملل*، تهران: کتابخانه گنج دانش.
۹. لیونز، جنی ام. (مرداد و شهریور ۱۳۷۳)، «مداخله بین‌المللی، حاکمیت دولت و آینده جامعه بین‌المللی»، ترجمه خجسته عارف‌نیا، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، سال هشتم، شماره ۸۳ و ۸۴، ص ۱۲-۴.
۱۰. کاسسه، آنتونیو (۱۳۷۶)، *نقش زور در روابط بین‌الملل*، ترجمه مرتضی کلانتریان، چاپ اول، تهران: نشر آگاه.
۱۱. کاسسه، آنتونیو (۱۳۸۷)، *حقوق کیفری بین‌المللی*، ترجمه حسین پیران و دیگران، چاپ اول، تهران: انتشارات جنگل.
۱۲. کرمی، جهانگیر (۱۳۷۵)، *شورای امنیت سازمان ملل متحد و مداخله بشردوستانه*، چاپ اول، تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
۱۳. فارسی، جلال‌الدین (۱۳۵۵)، *حقوق بین‌الملل اسلام*، چاپ اول، تهران: نشر جهان‌آرا.
۱۴. فیرحی، داود (۱۳۸۷)، «مفهوم جنگ و اخلاق نظامی در اسلام شیعی»، فصلنامه سیاست، دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، دوره ۳۸، شماره ۱، ص ۱۵۹-۱۳۱.
۱۵. قوام، عبدالعلی و روان‌بد، امین (تابستان ۱۳۸۹)، «مفهوم مسئولیت حمایت؛ ارزیابی نقش غرب - جنبش عدم تعهد در شکل‌گیری هنجار جهانی»، فصلنامه راهبرد، سال نوزدهم، شماره ۵۵، ص ۱۸۷-۱۷۱.
۱۶. ملکی‌زاده، امیرحسین (۱۳۸۴)، *پایان‌نامه بررسی مفهوم دفاع مشروع در پرتو دیوان بین‌المللی دادگستری در قضیه سکوه‌های نفتی*، دانشکده حقوق دانشگاه شهید بهشتی تهران.
۱۷. مورژن، ژاک (۱۳۷۷)، «مداخله بین‌المللی بشردوستانه»، مجله حقوقی بین‌المللی، شماره ۲۲، ص ۱۶۸-۱۶۷.
۱۸. هادی، حسین مهدی (۱۳۸۵)، «دخالت نظامی بشردوستانه در اسلام و حقوق بین‌الملل»، فصلنامه گفتمان حقوقی، سال ۳، شماره ۱۱-۱۰، ص ۸۱-۱۰۷.
۱۹. موسوی، سید فضل‌الله و حاتمی، مهدی (۱۳۸۶)، «مداخله بشردوستانه؛ نقض قاعده یا استثناء سوم»، فصلنامه حقوق دانشگاه تهران، سال ۳۷، شماره ۱، ص ۱۸۹-۱۵۹.
۲۰. میرزایی ینگجه، سعید (۱۳۷۳)، *تحول مفهوم در سازمان ملل*، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
۲۱. هشمی، سهیل اچ (۱۳۸۹)، «آیا مبنای اسلامی برای مداخله بشردوستانه وجود دارد؟»، ویژه‌نامه مجله حقوقی بین‌المللی، نشریه مرکز امور حقوقی بین‌المللی ریاست جمهوری، ص ۱۵۴-۱۲۷.

۲۲. تبریزی، میرزا جواد (۱۴۱۸ق)، *مرآة النجاة*، جلد ۳، قم: نشر برگزیده.
۲۳. ثانی (شهید)، شیخ زین‌الدین علی بن احمد عاملی جبعی (۱۴۱۰)، *الروضه البهیة*، قم: انتشارات داوری.
۲۴. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۷ق) *تذکره الفقهاء*، جلد ۹، قم: مؤسسه آل‌البتیت.
۲۵. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۱۲ق)، *مختلف الشیعه*، جلد ۴، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین.
۲۶. خامنه‌ای، سید علی (۱۴۱۵ق)، *احویه الاستفتائات*، جلد ۱، بی‌جا، دارالنبیاء للنشر و التوزیع.
۲۷. خوبی، ابوالقاسم (۱۴۱۰)، *منهاج الصالحین*، جلد ۱، چاپ ۲۸، قم: مدینه‌العلم.
۲۸. روحانی، سید محمدصادق (۱۴۱۳ق)، *فقه الصادق*، جلد ۱۳، قم: دارالکتاب.
۲۹. السرخسی، ابوبکر محمد بن ابی سهل (شمس‌الدین) (۱۹۸۶/۱۴۰۶)، *المبسوط*، جلد ۱۰، بیروت: دارالمعرفه.
۳۰. صافی گلپایگانی، علی (۱۴۱۸ق)، *الداله الی من له الولایه*، قم: مکتبه المعارف الاسلامیه.
۳۱. الطوسی، ابوجعفر شیخ محمد الطوسی (۱۹۸۴م)، *النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی*، بیروت: دارالاندلس.
۳۲. الطوسی، ابوجعفر شیخ محمد (۱۴۰۴ق)، *الرسائل العشر*، قم: جامعه مدرسین.
۳۳. گلپایگانی، سید محمدرضا (بی‌تا)، *الهدایه*، قم: دارالقرآن الکریم.
۳۴. القرطبی، ابوعمر یوسف بن عبدالقرطبی (۱۴۰۷)، *الکافی لابن ابی البرکات*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
۳۵. موسوی خمینی، سید روح‌الله (بی‌تا)، *تحریر الوسیله*، جلد ۱، قم: دارالکتب العلمیه.
۳۶. موسوی خمینی، سید روح‌الله (۱۳۶۹)، *شئون و اختیارات ولی فقیه از کتاب البیع*، تهران: نشر فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۳۷. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ق)، *کلمات سدیده فی مسائل جدیده*، قم: مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین.
۳۸. نجفی، محمدحسن (۱۳۷۴)، *جواهر الکلام*، ج ۲۱، چاپ ۵، تهران: دارالکتاب الاسلامیه.

ب) انگلیسی

39. Bowett, D. (1972) "Reprisals Involving Recourse to Armed Force", *The American Journal of International Law*, Vol. 66:pp.1-36.
40. Carlo, Focarelli. (2008) "The Responsibility to Protect Doctrine and Humanitarian Intervention: Too Many Ambiguities for a Working Doctrine" *Journal of Conflict & Security Law*, Vol. 13 No. 2:pp. 191-213.
41. Glennon, Michael J. (2003) "The Fog of Law: Self-defence, Inherence, and

- Incoherence in Article 51 of the United Nations Charter” Harvard Journal of Law and Public Policy, Vol.22:pp.539-558.
42. Gross, Emanuel (2001) “Thwarting Terrorist Acts by Attacking the Perpetrator or their Commanders as an Act of Self-Defence: Human Rights Versus the State’s Duty to Protect Its Citizens” Temple International and Comparative Law Journal, Vol. 15:pp.195-246.
 43. Kelsen, Hans.(1948) “Collective Security and Collective Self-defence under the Charter of the United Nations” The American Journal of International Law, Vol.42:pp.783-796.
 44. Kunz, Josef, J. (1947) “Individual and Collective Self-defence in Article 51 of the Charter of the United Nations”, The American Journal of International Law, Vol. 41:pp.872-879.
 45. McDougal and Feliciano.(1961) Law and Minimum World Public Order: The Legal Regulation of International Coercion, Yale University Press.
 46. Nowrat, Kersten & Emily W. Schbaker.(1998) ”The Use of Force to Restore Democracy In International Legal Implication of the ECOWAS International in Sierra Leone” American University International Law Review. Volume 14 issue 2 :pp.312-412.
 47. Orford, A. 2011. International Authority and the Responsibility to Protect. Cambridge: Cambridge University Press
 48. Simma, Bruno. 1999. NATO, The UN and the Use of Force: Legal Aspects. European Journal of International Law, 10(1), 1: pp.1-23.
 49. Stahn, Carsten (2007) “ Jus ad bellum, jus in bello, jus Post bellum, Rethinking the Conception of the Law of Armed Force” EJIL, Vol.17, no 5:pp.921-943.
 50. Waldock, C.(1952) “The Regulation of the Use of Force by Individual States in International Law”, Recueil Des Cours, Vol.2.
 51. Wilde, R. 2003. The Skewed Responsibility Narrative of the ‘Failed States’ Concept. ILSA Journal of International and Comparative Law, 9(2): pp.451-517.